

به بهانه حضور گلاره عباسی در فیلم «بی بدن»

بازیگر تجربه‌گرا

چهره

محدثه واعظی پور
روزنامه نگار



گلاره عباسی در پنج سال اخیر، یکی از چهره‌های شاخص و بازیگران مطرح سینمای ایران بوده است. بازیگری که دریافت سیمیرغ بلورین بهترین نقش مکمل سی و نهمین جشنواره فیلم فجر برای «ابلق» (نرگس آبیار) نقطه عطف کارنامه‌اش است. تلاش عباسی برای انتخاب نقش متفاوت و همکاری با کارگردان‌های

مختلف با سلاقی و نگاه‌های متنوع، به گوناگونی و رنگامیزی کارنامه‌اش انجامیده است. او امسال در نمایش «قصه ترانه‌های ماندگار» (جلال الدین درّی) روی صحنه بود و برای دومین بار پس از «آکتور» نقش مقابل آرش فلاحت‌پیشه را در فضایی متفاوت، بازی کرد. «آکتور» (نیما جاویدی) حضورش در «آکتور» در نقش دختری از طبقه فرودست، شیرین و متفاوت با دیگر نقش‌هایش بود. عباسی امسال و در چهل و دومین جشنواره فیلم فجر با دو فیلم حضور دارد. در «بی بدن» و «آغوش باز» با فیلمسازی جوان همکاری کرده و



نقش یک مادر را بازی کرده است. «بی بدن» (مرتضی علیرزاده) را می‌توان یکی از مهم‌ترین و کنجکاوبرانگیزترین فیلم‌های این دوره دانست. فیلمی که ماجراجویی معمایی را روایت می‌کند و حرف و حدیث درباره موضوع آن بسیار است. گلاره عباسی و پژمان جمشیدی نقش زوجی را بازی می‌کنند که فرزند از دست داده و در سوی دیگر این معادله، سروش صحت و الناز شاکردوست حضور دارند که زوج دیگر این قصه‌اند. «بی بدن» با تمرکز بر احوال و احساسات شخصیت‌ها در دل یک بحران بزرگ، می‌کوشد به عواطف انسانی از منطری تازه نگاه کند. نکته جالب فیلم حضور

دو بازیگر جوان زن در نقش دو مادر است. گلاره عباسی و الناز شاکردوست که در «ابلق» همبازی بودند، در این فیلم نقش دو مادر را بازی می‌کنند که فرزندان جوان دارند. عباسی که در «ابلق» با کریس سنگین و اضافه وزن، نشان داد از زشت بودن مقابل دوربین هراسی ندارد، در این فیلم، با انتخاب نقش مادر، وارد فضایی تازه شده است. اما همکاری با بهروز شعبی در «آغوش باز» تصویری دیگر از عباسی مقابل چشمان مخاطبان جشنواره قرار می‌دهد. «آغوش باز» یک فیلم مفرح و کمدی است که عباسی در این فیلم نقش نامزد محسن کیایی را بازی کرده است.

«آغوش باز» در کارنامه بهروز شعبی که اغلب آثارش اجتماعی هستند، یک فیلم سرگرم‌کننده است. فیلمی که با نگاه به گییشه و جذب مخاطب ساخته شده است. گلاره عباسی، تنها دغدغه بازیگری ندارد. رمان نوشته و مستند «هما» را کارگردانی کرده که درباره یک زن نابینا، باراده و قوی است. تلاشش برای حفظ و گسترش فعالیت‌های سونیا (سینمای ویژه نابینایان) در راستای تعلق‌خاطرش به فعالیت‌های اجتماعی است. ازاین منظر، او بازیگری پرانرژی و درعین حال، چند وجهی است. سینمای ایران، سینمای مردانه است و این مردان

هستند که با همراهی و پشتیبانی از یکدیگر، موفقیت و تداوم حضور چهره‌ها را تضمین می‌کنند. این حمایت‌های مادی و معنوی حتی شامل بخش‌رسانه‌ای هم می‌شود، به همین دلیل سایه سنگین مردان فعالیت زنان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. آشنایی و شناختم از گلاره عباسی، باعث شده هم ناظر تلاش‌ها، صداقت و دوندگی‌هایش باشم، هم بدانم که برای رسیدن به نقش و تجربه یک همکاری درست، عاملی باشد که حضور و دواش را در سینمای ایران تضمین می‌کند.

انسیه شاه‌حسینی از تجربه کارگردانی در ژانر دفاع

مقدس و «دست ناپیدا» به «ایران» گفت

نمایش واقعیت‌هایی

که نمی‌بینید ولی حس می‌کنید

گفت و گو

انسیه شاه‌حسینی آخرین بار فیلم سینمایی «زنیاتراز زندگی» را ساخت؛ فیلمی که از زمان تولیدش ۱۱ سال می‌گذرد و حالا با «دست ناپیدا» به جشنواره فیلم فجر آمده است. او تنها کارگردان زنی است که در این دوره از جشنواره فیلم فجر، فیلمش به جشنواره ۴۳ راه یافته است. این کارگردان مطرح سینمای دفاع مقدس این بار هم روایتی از رشادت‌های زنان را درستمایه ساخت فیلمش قرار داده است. این فیلم روایتگر زندگی زنی است که ۲۰ فائوسقه خونین بر دوش دارد و همه را در آب کارون شسته و به جبهه می‌فرستد. از این فیلم امروز در خانه جشنواره رونمایی می‌شود. با او درباره تجربه تازه کارگردانی‌اش گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

دوربین سوپر ۸ به روستاهای مرزی ایران، سوسنگرد و هویزه و... رفته و بخشی از خاطراتم را تصویر کردم و الان با دوربین عکاسی به اهواز آمدم و سراغ زبانی رفتم که در دل کارون لباس، ملحفه و پتوهای جبهه را می‌شویند و با آنها سیر و سلوک دارم. نگاه جدید به حرکتی که هیچ کس به آن نپرداخته اما من چون سال‌ها با آن زندگی کردم و دغدغه‌ام بود، منتظر فرصتی بودم تا آن را بسازم.

یعنی کتاب «حوض‌خون» در حد ایده هم تأثیری در گرایش شما به این سوژه نداشت؟
«حوض‌خون» درباره بچه‌های اندیمشک است. جغرافیای قصه من با این کتاب فرق دارد. دقیقاً در دل کارون و در اهواز است. «حوض‌خون» را هم خوانده‌ام که برای من بیشتر بیوگرافی بود. من خودم جزو آن زن‌ها بودم و مقوله را به خوبی می‌شناختم.

پس فیلم به نوعی تجربه زیسته خودتان است، با وجود این پژوهش هم داشتید؟ یا این زنان گفت‌وگو کردید؟
همه‌شان دوستان خودم هستند. اصلاً نیازی نبود که بروم و پای حرف‌شان بنشینم. اغلب‌شان از کار افتاده‌اند و حافظه من از آنها قوی‌تر است. مستقیم از خود این شخصیت‌ها و ام گرفتیم و راوی شخصیت‌هایی هستم که رفیق‌های من بودند. حتی یکی از آنها با وجود آن‌که مشغله داشت و حالش خوب نبود در یک سکانس از فیلم نقش خودش را بازی کرده است.

بطن ماجرای فیلم شما تلخ است و موفقیت در خلق فضاهای جنگ و تلی‌خ آن و تصویر کردن هولناکی جنگ و قساوت آن با واکنش‌های بعضاً منفی مواجه است. برخی معتقدند نشان دادن این حجم از بی‌رحمی جنگ

در حوزه دفاع مقدس بعد از کتاب «دا» توجه نویسنده‌ها به زنان جلب شد. بعد از آن کتاب‌هایی داشتیم که قهرمانان آن زنان هستند در ۴-۵ سال اخیر بحث پژوهش هم در کارون توجه قرار گرفته و بیشتر پژوهش‌کنندگان از زنان هستند. در پرداختن به این سوژه موضوع برایتان جالب بود یا جای خالی زنان در دفاع مقدس؟ اینکه خودتان فیلمساز زن هستید، نقشی در انتخاب موضوع داشت؟

من هم از ادبیات به سینما آمدم. رمانی دارم با عنوان «توپچنان» که داستان آن در دل روستایی در میان کوه‌های اطراف مرز خراسان و روسیه می‌گذرد. قهرمانش هم یک زن و آموزگار نهضت سوادآموزی است که ۵ دی ماه ۶۵ در مسیر رسیدن به روستای محل مأموریتش یخ می‌زند و زیر برف‌ها دفن می‌شود. رمان من برگزیده آثار برتر ادبیات ۲۰ سال بعد از انقلاب شد. این کتاب ۲۰ شخصیت زن دارد اما چون قهرمانش آموزش‌یار نهضت سوادآموزی بود و آن موقع به خاطر فضای مطبوعات و انتشارات که در تصرف جناحی بود که نهضت سوادآموزی را قبول نداشت، موفقیت این کتاب که حالا به چاپ دهم هم رسیده در مفاک قرار گرفت. این را در پرتاز توضیح دادم که بگویم من قبل از اینها به نهضت زنان توجه داشتم و این طور نیست که با خواندن «دا» یا برحسب شرایط موقت، جای خالی فیلم‌نامه را احساس کنم. حتی قهرمان فیلم «شب به خیر فرمانده» من هم یک زن است و برای اولین بار همراه با یک زن خبرنگار همراه شده و به خط مقدم و پشت جبهه‌های جنگ می‌رویم. این فیلم چون در ایران با «خارجی‌های ا» اکران شد، توسط این فیلم بلعیده شد ولی در خارج از ایران موفق بود و ۲۰-۳۰ جایزه بین‌المللی برای من آورد. هم این فیلم و هم «دست ناپیدا» خاطرات خود من است، منتهی در اولی با



مردم برای

قصه به

سینما

می‌آیند.

فیلمی که

قائم به قصه

و کاراکتر

باشد،

احتیاجی

به سلبریتی

ندارد. نکته

مهم بعدی

توانایی در

بازی گرفتن

از نابازیگر

است. خیلی

از سلبریتی‌ها

در برخی

نقش‌ها،

چون باورش

ندارد در حد

یک ماکت

انجام وظیفه

می‌کنند و

به همین

خاطر به دل

نمی‌نشینند

والبته خیلی

از این عزیزان

هم هستند

که فراتراز

تصور من

می‌باشند

میدان نبرد است. با وجود چنین منابع سرشاری در حوزه ادبیات چرا سینما با این میزان تعلل سراغ این نیمه پنهان جنگ رفته است.

در جهان هم ادبیات جلوتر از سینماست و این مختص سینمای ایران نمی‌شود. مسائل جنگ ویتنام، کره و... حتی خاورمیانه اول در ادبیات نمود داشت. درباره آن نوشتند و بعد وارد سینما شد. ابزار ادبیات راحت‌تر است؛ یک قلم و کاغذ می‌خواهد و ذهن خلای و فضای خلوت. با اینها می‌توانی دنیا را روی کاغذ خلق کنی، نه مشکل دوربین داری و نه مشکل سرمایه. به همین دلیل ادبیات در سرعت عمل به سینما پهلوی می‌زند.

در عین حال در نمونه‌های زیادی از آثار سینمایی اقتباسی جذاب‌تر از کتاب در آمده و برخی جاها ادبیات به خاطر قدرتی که دارد، سبقت گرفته است. درباره نهضت حضور زنان در این حوزه چند سال است که با تشویق رهبر معظم انقلاب شرایط خیلی بهتر شده و حتی درباره خاطرات مردان هم زنان راضی هستند. این جای شکر است. با توجه به اینکه انقلاب ما، انقلاب فرهنگی بود و رهبر انقلاب با سخنرانی و اقدامات فرهنگی توانست لایه‌های اجتماعی را تکان دهد، انتظار می‌رفت ما که میراث‌خوار این انقلاب فرهنگی هستیم در زمینه فرهنگ پیشرفت بیشتری داشته باشیم اما متأسفانه اگر ترسیمی از منحنی پیشرفت داشته باشیم در همه امور از صنعت و صنایع دفاعی گرفته تا بسیاری عرصه‌ها، از مسائل فرهنگی جلوتر هستیم. چون در هیچ دوره‌ای

مهندسی فرهنگی نداشته‌ایم و از بالا به مسائل کشور نگاه نشد که از کجا باید حرکت کنیم و به کجا برویم. در دوره‌ای بنیاد سینمایی فارابی خط خوبی برای مبارزه با سینمای قبل از انقلاب شروع کرد و یکسری ارزش‌ها را مطرح و سازنده این آثار حمایت کرد. به‌عنوان مثال فیلم «نیاز» در حد یک فیلم کوتاه و فیلمنامه‌اش در

یک صفحه بود، اکشن هم نداشت اما چون ارزشی را مطرح می‌کرد به شکل جدی از آن حمایت شد. زمان اکرانش، در سینماها فیلم‌های تکراری گذاشتند و کاری کردند که هر کس می‌خواست به سینما برود به اجبار این فیلم را ببیند. این یعنی یک حرکت فرهنگی. اما متأسفانه این حرکت هم بعد از مدتی متوقف شد و عوامل نفوذ از این فضا استفاده کردند و چون می‌دانستند انقلاب ما، انقلاب فرهنگی است به همان جا حمله کردند؛ منتهی با داستان خودمان، با سینمای خودمان و به وسیله قلم نویسنده‌های خودمان کاری کردند که ابتدال بر سینما حاکم شد و ذائقه تماشاگر را عوض کردند. حالا هر چقدر هم تلاش کنی فیلم ارزشی بسازی می‌گویند فیلم خوبی است اما آیا کسی می‌رود این فیلم را ببیند؟! این سؤال طرکان است. سوادآموزی را به عنوان یک عنصر فرهنگی نباید این حرف را بزنی، باید بگویی تو فیلم خوب ساختی، من هم تماشاگر خوب برایت تربیت می‌کنم. می‌شود این خسارت را جبران کرد؛ به شرط همکاری تلویزیون. تلویزیون مهم‌ترین مرجع تربیت تماشاگر است. همچنین در دوره‌های اخیر نقطه ایران با یک آنتن در دسترس است. تلویزیون می‌تواند برای تمام محصولات فرهنگی، تماشاگر خوب تربیت کند. همه اینها یک مهندسی فرهنگی از منبع واحد می‌خواهد که شعب متعدد پیدا کند و جریان‌ساز شود.

در سینمای امروز که ستاره‌ها در انتخاب و فروش فیلم‌ها تأثیرگذارند، سراغ بازیگران چهره نرفتید. جذابیت فیلم شما برای هم‌راهی مخاطب چیست؟
در تمام فیلم‌هایی که در جنوب ساختم، ۹۰ درصد بازیگران یا بومی یا از تأثیری‌های این منطقه بودند. در این فیلم هم نقش قهرمان اصلی را

خانم معصومه یافنده بازی می‌کند که هنرمند بسیار خوبی است و من قبل از این شناختی از او نداشتم. دوست نداشتم آدم مشهوری در ترکیب بازیگران‌ام باشد. برای اینکه بیس قصه ما مستند است و اگر سلبریتی‌ای می‌گذاشتم که در کارون لباس می‌شوید، همه می‌خندیدند. ضمن اینکه من از ادبیات به سینما آمدم و قصه و فیلمنامه نقطه قوت کار من است. مردم برای قصه به سینما می‌آیند. فیلمی که قائم به قصه و کاراکتر باشد، احتیاجی به سلبریتی ندارد. نکته مهم بعدی توانایی در بازی گرفتن از نابازیگر است. خیلی از سلبریتی‌ها در برخی نقش‌ها، چون باورش ندارند در حد یک ماکت انجام وظیفه می‌کنند و به همین خاطر به دل نمی‌نشینند و البته خیلی از این عزیزان هم هستند که فراتر از تصور من می‌باشند. در اغلب موارد مشابه فیلم من، سلبریتی‌ها به نقش لطمه زده‌اند بر همین اساس ترجیح می‌دهم با آدم‌های کار کنم که برای اولین بار جلوی دوربین می‌آیند و برخی‌شان هم از بازیگران ثبات همین استان هستند. یکی از افتخارات فیلم من به گفته هیأت انتخاب همین است که ۱۰ هنرپیشه خوب به سینما معرفی می‌کند.

به هر حال سینما هنر صنعت است و نمی‌توان مسأله فروش را نادیده گرفت و همین مسأله جای بحث است که آیا در شرایط امروز به مخاطب به‌ندلیل حال خوش و سرگرمی به سینمای می‌رود، چنین فیلم‌هایی می‌توانند مخاطب جذب کنند؟

این بزرگترین آفت و خیانت فرهنگی است که فروش فیلم تبدیل به ارزش شده است. بله فروش فیلم خوب است و هنر به‌دلیل مخاطب به درد انباری می‌خورد. ولی چه فیلمی و به چه قیمتی؟ همه ما می‌دانیم فیلمی که رقص داشته باشد، مخاطب جذب می‌کند - البته خوشبختانه پس از

مدتی مخاطب این را هم پس می‌زند- ولی واقعاً باید از این فیلم تقدیر کرد؟ اینکه با یک قر دادن فروش فیلم بالا برود، ارزش نیست. این که الان مردم‌ها با شلوارک در فیلم‌ها می‌رقصند! آیا این ارزش است؟ دفاع از فیلم‌های پرفروش ارزشمند است به شرط اینکه محتوا داشته باشد و در راستای شأن این ملت باشد؛ ملتی که برای بدرفه استخوان‌های پوسیده غواص‌ها هروله‌کنان می‌آید و با هر سلیقه و تفکری با تحسین زیر تابوت سردار قاسم سلیمانی کنار هم قرار می‌گیرند. سینمای ارزشمندی می‌خواهد در شأن خودش. البته فیلم‌های خوب هم داریم منتهی قرار می‌گیرند. سینمای ارزشمندی مثل جزیره‌هاک تک افتاده هستند و چون جریان نمی‌سازند، یک رود خروشان می‌آید همه را با خودش می‌برد. باید جلوی سیلاب را گرفت. وقتی فضا خوب باشد، آن وقت پرفروش‌ترین فیلم‌ها، فیلم‌هایی که حرف‌های ارزشمندی در زمان نمایش فیلم‌ام در فرانسه، در برفی شدید یک پیرمرد فرانسوی برای دیدن فیلم آمده بود. برایم عجیب بود، از او پرسیدم چرا فیلم ایرانی دیدن دارند برای گفتن. ایرانی جالب است؟ گفت فیلم‌های ایرانی حرف دارند برای گفتن. آنها می‌آیند حرف‌هایی را که در سینمای تجاری و هالیوود نمی‌شنیدند به سینمای ما بشنوند. الان چنین فیلمی داریم که یک پیرمرد فرانسوی می‌شود که حرف‌های ارزشمندی روی برف سر بخورد و خود را به سینما برساند برای شنیدن حرفی که ما مطرح می‌کنیم؟

براساس تجربه و خاطرات‌تان، پس باید گفت پتانسیل زیادی در قصه‌زنان در پس سایه دفاع مقدس وجود دارد که هنوز چیزی از قصه‌آنها شنیده نشده است.

بسیار زیاد. ما تازه وارد مقدمه شده‌ایم. اگر حضور زنان در دفاع مقدس یک کتاب باشد، ما تازه وارد دیپاجیه آن شده‌ایم.

«محمود کلاری کارگردان «تابستان همان سال»

قصه‌گو مثل مادر بزرگ خودم

من سعی کردم در این فیلم قصه‌گو باشم، دقیقاً مانند مادر بزرگ خودم و تلاش کردم ۹۰ دقیقه برای مخاطبان قصه تعریف کنم زیرا در سینمای ما اکنون قصه‌گویی رنگ باخته است. می‌بینیم که بافت قدیمی شهر در حال خراب شدن است و جای خود را به یک معماری بی هویت می‌دهد. من متولد و بزرگ شده تهران هستم. نیما یوشیج یا پدر بزرگ من همشهری بودند و شعری از نیما درون‌های اصلی فیلم من بود. هیچ تدبیری برای ریتم کند یا تند فیلم نداشتم. فیلمی که فطرت‌کنند دارد، هیچگونه تند نمی‌شود و فیلم با مضمون و محتوای هر سکانس ریتم می‌گیرد.



«جواد عزتی بازیگر و کارگردان «تمساح خونی»

آشتی‌کنان سینما و تماشاچی

من ذات سینمای ایران را خیلی دلی دوست دارم. حیف است که این سینمای باشکوه در سرش بخورد و دائم بگویم سینمای ایران عقب مانده است. دوست داشتم آشتی‌کنان بین سینمای ایران و تماشاچی را با یک کبریت کوچک گرم نگه دارم. قصدم تفاوت گذاشتن بین این کمدی و دیگر فیلم‌ها نیست و دیدگاه خودم را فقط ساختم. سراغ موضوعی رفته که خیلی در جامعه حاکم است و آن هم صود به یک قله در یک شب است. محیط اجتماعی و فضای مجازی این باور را داده است که همه ما یک شبه باید بپریم.

